

نگرشی بر پیدایش مهندسی آب در حوزه تمدنی نیمروز

علیرضا پیری زنده‌دل

دبیر آموزش و پرورش

حدود تاریخی سیستان

پر واضح است که حدود سرحدی سیستان در تاریخ بسیار بزرگ‌تر از امروز بوده و بنا به نظر ابواسحاق ابراهیم استخری مؤلف مسالک و الممالک حدود ۳۴۰ ق:

«در جانب شرقی سیستان، بیابان مکران و زمین سند و بهری از اعمال مولتان و در جانب غربی، خراسان و بعضی از اعمال هندوستان و در جانب شمالی، زمین هندوستان و در جانب جنوبی، بیابان سیستان و کرمان و از جانب خراسان و غور و هندوستان و آن حدود تقویسی در می‌گردد و این صورت سیستان است». (استخری، ۱۳۴۷: ۱۹۲).

مؤلف صورة الارض (حدود ۳۶۷ ق) ضمن تأیید نظر فوق می‌گوید: «سیستان با منضمات آن ... محدود است از مشرق به بیابان واقع در میانه کرمان و سرزمین سند و سیستان و قسمتی از اعمال ملتان و از مغرب به خراسان و بخشی از اعمال هند و از شمال به سرزمین هند و از جنوب به بیابان واقع در میانه سیستان و کرمان (ابوحوقل ۱۳۴۵: ۱۵۰)، سیستان در نیمه اول سده ۷ نیز



وسعت زیادی داشت و ایالت قهستان تا ترشیز (سبزوار امروزی) تابع آن بود (مستوفی، ۱۳۵۱: ۱۱۷).

در سده ۱۱ق سرحد شرقی سیستان از کشمیر تا ساحل دریای هند و حد غربی آن تا کرمان و حد شمالی اسفزار (سبزوار هرات) و حد جنوبی آن سند بود (سیستانی، ۱۳۴۴: ۱۸).

وجه تسمیه نیمروز

درباره وجه تسمیه نیمروز مورخین و نویسندگان مشهور مطالبی آورده‌اند. استاد پورداد در کتاب یشت‌ها در مورد وجه تسمیه سیستان به نیمروز می‌گوید: «نامیده شدن سیستان به نیمروز از این جهت است که این سرزمین در جنوب خراسان که یکی از بزرگ‌ترین ایالات ایران بوده، واقع است (پورداد، ج ۲، ۱۳۵۶: ۲۹۳) پژوهشگر ایرانی، دکتر علی‌اکبر جعفری در مورد گاه‌شماری در اوستا تحقیقات عالمانه و جالب توجهی نموده و در مورد معنی وجه تسمیه نیمروز می‌نویسد: «نیمروز یعنی ناف جهان (ناف زمین)، بیائیم بسنجیم، طولش ۶۱ درجه شرقی و عرضش ۳۱ درجه شمالی، آن یکی آسیا، اروپا، آفریقا را از اقیانوس تا اقیانوس دو نیم می‌کند. این یکی جهان آباد (محلی است نزدیک زابل کرسی سیستان در بخش ایران که بهتر بود عوض آن نام زرنج را می‌گرفت) را از ۷۰ درجه شمال تا ۳۱ درجه جنوب استوا دو برابر می‌نماید. پس نیمروز درست ناف جهان بوده است. همانسان که گفتم نیمروز جایی بوده مانند جلگه‌های سند و دجله و نیل دارای آب فراوان و بنابراین دارای تمدن پیوسته و ناگسسته، بارندگی در آنجا بسیار کم است و آسمانش پاک و پر از ستارگان درخشان، چهار فصل از هم جدا و باز شناخته. بر سر چهار راه شمال و جنوب و غرب به دریا راه داشته. اگر همه این خوبی‌ها را یکجا کنیم می‌توانیم بگوئیم که از لحاظ ستاره‌شناسی و گاه‌شماری بر جلگه‌های دیگر برتری داشته، در جایی که ایجاد نصف‌النهار خالدهات در جزیره گمنام و ویران به علت دسترسی نداشتن به ایران و خاور زمین و نصف‌النهار مصنوعی گرینویچ باز در امپراتوری بریتانیا بود، این جایگاه (نیمروز) نصف‌النهار حقیقی بوده است».



با نگاهی به نقشه جهان و موقعیت جغرافیایی سیستان اتلاق واژه نیمروز کاملاً مدلل می‌شود. از این جهت زرتشت برای ساختن زیج خود سیستان را برگزید. زیرا دریافته بود که نصف‌النهار یا نیمروز از آنجا می‌گذرد و دنیای قدیم را به دو نیمه تقسیم می‌کند. به بیان دیگر چون آفتاب درست بر روی نصف‌النهاری قرار می‌گیرد که از سیستان می‌گذرد، از ژاپن در شرق تا جزایر خالدا در غرب، همه جا همچنان آفتاب مشاهده می‌شود، اما در مشرق، در حال غروب و در مغرب در حال طلوع است. بنابراین می‌توان گفت که «نیمروز» اصطلاحی علمی است برای سیستان و به نصف‌النهار آن مربوط می‌شود که دانشمندان ایرانی این سرزمین را پس از زرتشت، کشور نیمروز خواندند: (وامقی، ۱۳۶۰: ۴۹)

درباره اهمیت جغرافیایی، نیمروز و شناخت آن بایستی متذکر شویم که شناخت هر بعدی از ابعاد سیستان نسبت به دیگری مهم‌تر است بنابراین شناخت سیستان نه تنها از لحاظ موقعیت مهم جغرافیایی حائز اهمیت است، بلکه از لحاظ تاریخی و اشکال تمدن‌های مختلفی که در آن یکی بعد از دیگری جایگزین شده، دستاوردهای فرهنگی و علمی فراوانی را در حوزه تمدنی خویش بر جای گذاشته‌اند. پژوهش حاضر به بررسی یکی از آثار درخور توجه یعنی ابداع سیستم آبیاری و استفاده بهینه از آب که در طول حیات اجتماعی این خطه به‌عنوان عاملی مؤثر بر حضور و مشارکت مردمی در ساخت و سازهای آبی بوده است با تکیه بر پیشینه تاریخی آن اشاره می‌کند. پژوهش بر این باور است که: «فرضیه حوری دانش آب از اینجا به سایر شهرهای آسیا رفته و مورد استفاده آنها قرار گرفته است. زهی فخر و مباهات بر مردمش، و مگر نه اینست که وقتی انسان یا گروهی اجتماعی از نظر علمی و فرهنگی به درجه‌ای اعلایی می‌رسد نمی‌تواند این لحظه زیبای برتری خود یا جامعه و فرهنگش را محصور و محدود و یا مخفی سازد.

مگر نه این است که وقتی دانشمندی از به کشف یک پدیده یا واقعیتی علمی احساس شور و شغف می‌کند، نمی‌تواند آن لحظه زیبای حل مسئله را برای خودش نگه دارد. و مگر نه این است که هرگاه جامعه‌ای به دستاورد عظیم فرهنگی دست یابد طبیعتاً بر آن افتخار می‌کند و دوست دارد تا آن را بر جهانیان عرضه نماید. در گفتگوی تمدن‌ها این هنر نمایی‌ها و بیان



افتخارات برای عموم ملل جهان آزاد است و هر ملتی می‌تواند دستاوردهای فرهنگی و تمدنی خویش را در معرض دید و قضاوت دیگران قرار دهد.

این مقاله همین هدف را دنبال می‌کند و این واقعیت را در سیستان پی می‌گیرد و حوزه تمدنی نیمروز را در عرصه دانش‌افزایی به‌ویژه در امر استفاده درست از مهار آب بر تمدن جهانی سهیم می‌داند و در پشتکار مردمش همین بس که به علت شرایط جغرافیایی خاص و مشکل تأمین آب و آبادانی و امارت این سرزمین کهن همواره با مشکلاتی فراوان روبه‌رو بوده‌اند ولی تسلیم و مقهور طبیعت نگشته و در هر دوره از تاریخ این مرز و بوم را که دقت کنیم تلاش این‌گونه بوده است تا با مهار و کنترل شاه‌رگ حیاتی هیرمند و استفاده مهندسی از آن، این دانش را از گستره آبادانی حوزه نیمروز و هیرمند فزون‌تر و فراتر ببرند و بردند. و برای اثبات این مدعا، کتاب اوستا و تاریخ شفاهی ایران زمین، شاهنامه را گواه می‌گیریم که در آنها از رود هیرمند ذکری به میان رفته است. اوستا آن را هئومنت یا هئومنت خوانده است. این کلمه مرکب از دو جزء هئتو + منت (مند) است و مفهوم هر دو جزء این اسم مرکب، روشن است. جزء اول آن به معنی بند آب یا ورق و معادل آن در سانسکریت «ستو» و نیز به معنی پل و سد و بند و ورق است. جزء دوم، «منت» به معنی دارنده و صاحب، همان است که در بسیاری از واژه‌های پهلوی و فارسی هم دیده می‌شود مانند «آرزومند» و «زورمند» و جزء اینها، بنابراین کلمه هئتو یا هئومنت (هیرمند) یعنی دارای بند و سد و از ورق برخوردار بودن است و این معنا را نشان می‌دهد که مردمان نیمروز از روزگاران قدیم تاکنون در امر ذخیره‌سازی آب آموزش‌هایی را فرا گرفته‌اند.

این سرزمین (سیستان) که در کرانه رود پرجوش و خروش هیرمند واقع بوده، توانسته است بزرگ‌ترین و عالی‌ترین تمدن شهر سوخته‌اش را در خود بپروراند و علاوه بر آن غله مصرفی دیگر نقاط ایران را تأمین کند و در تاریخ، انبار غله ایران، بلکه بعضاً در مواقعی آسیا را نیز بر خود بنهد. هولدیچ گوید: سیستان یک روز انبار غله آسیا بوده و دوباره می‌تواند به انبار آسیا و جهان تبدیل شود.

پیدا شدن لوله‌های بزرگ سفالی که به همت باستان‌شناسان در گودال‌های پایین شهر سوخته پیدا شده است، این فرضیه را به اثبات می‌رساند که مردمش قریب سه هزار سال قبل از میلاد از

سیستم آب و فاضلاب نسبتاً دقیقی به شیوهٔ امروزی بهره‌مند بوده و علاوه بر آن دارای توانمندی‌های اقتصادی-اجتماعی و بازرگانی بی‌نظیری بوده‌اند.

بدون شک این توانمندی‌ها محصول توانگری زمین سیستان و محصول سیستم آبیاری و بالاخره محصول زحمات و پشتکار انسان‌های نیرومند و قوی‌دل این سامان بوده است. ریزش آب هیرمند که از کوه‌های قندهار و کابل به سوی سیستان روان است در طی سالیان دراز بر اثر تغییر بسترش تراس‌های چهارگانه‌ای از قبیل تراس چهار برجک، تراس رام رود، تراس نیمروز، تراس امروزی زابل، را به خود دیده است و در پیچ و خم‌های مسیرش نقش اساسی را در پیدایش و شکل‌گیری و رشد و شکوفایی شهرنشینی در آسیا داشته است و تاریخ چند هزار سالهٔ سکونت منطقه را به گونه‌ای محسوس با افت و خیزها و تغییر مسیرهای خود پیوند داده به طوری که بر هر یک از تراس‌های چهارگانه‌اش تمدن‌های عظیمی چون تمدن دهانهٔ غلامان، کوه خواجه، زاهدان کهنه، زرنج، دلارام، بست و لشکرگاه را ملاحظه می‌نمائیم.

این تمدن‌ها در طول حیات خود با مناطق آسیای مرکزی، خراسان بزرگ و کشورهای هند و چین در یک طراز ارتباطی تجاری-فرهنگی و اقتصادی قرار داشته‌اند.^۱

باستان‌شناسان ایتالیایی طی سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۵۹ در دهانهٔ هیرمند پس از کشف شهر سوخته از زیر ماسه‌های روان، ضمن دستیابی به آثار و شواهد مختلف زندگی نسبتاً مرفه مردم آن سامان در ۲۹۰۰ سال پیش از میلاد دانه‌های گندم، انگور و شاهدانه را از آنجا به دست آوردند که نشان می‌دهد مردمان سیستان (نیمروز) در ۵۰۰۰ سال پیش مراحل ابتدایی کشاورزی را پشت سر گذاشته و در مرحلهٔ شهرنشینی موفق به پیشرفت‌هایی شده بودند.^۲

بدون شک باید گفت تمدن‌های حوزهٔ هیرمند که هزاران سال قدمت دارند حاصل کار انسان‌های این بوم و بر بوده و مسلماً بدون صرف میلیون‌ها ساعت کار برای حفر کانال‌های عظیم آبیاری و کار دسته‌جمعی در زمینهٔ تولیدات کشاورزی امکان به وجود آوردن این تمدن‌ها و امکان تمرکز هزاران نفر در یک محل، آن هم در حدود ۴ هزار سال پیش، نبوده است.^۳ همین تلاش و مساعدت بود که در ادوار تاریخی و سلسله‌های حکام ایرانی سیستان به صورت قطعاً سرسبز و شاداب باقی بوده و بعضی از محققین اروپایی آن را با صفت باغ آسیا یاد کرده‌اند.^۴ دادن چنین



صفتی این مهم را می‌رساند که سیستانی به کمک عقلش ابزار می‌ساخته، فرهنگ پرورش می‌داده و آن را از نسلی به نسل بعد به ارمغان می‌سپرده است. در اینجا هر نسلی همچون پله‌ای نردبان رفیع سعادت تمدن خویش را پی‌ریزی کرده و تحویل نسل دیگر داده است.

چیرگی سخت‌کوش سیستانی بر طبیعت و عوامل نامساعد طبیعی آن مایه‌ی غرور و افتخار نسلی است که گذشتگانی چنین پرتوان و مثمر ثمر داشته است. اثرات این نوع زندگی خستگی‌ناپذیر و پرتلاش در جان و تن ساکنان این نواحی تأثیر غیر قابل انکاری لااقل در منطقه‌ی آسیا بر جای گذاشته است.

در تاریخ آمده است: «فاتحان عرب، آشناسان آزموده‌ی ایرانی را از سیستان به مکه بردند تا به احداث کشتزارهایی در پیرامون شهر مزبور بپردازند و روستاییان تازی را در امر آبیاری و کشاورزی آموزش دهند».^۵

سدهای ابتکاری این حوزه حاکی از روحیه‌ی مردمی و کار دسته‌جمعی آن دیار است. این امر در میان مردم ضرب‌المثل شده و عقیده دارند که عمران و آبادانی سیستان بر محور ۳ بند استوار است:

(۱) بستن بند ریگ، (۲) بستن بند آب، (۳) بستن بند مفسدان.

در مورد بستن بند آب همه ساله مردم این دیار در مواقعی که آب رودخانه‌ی هیرمند کم می‌شده به ترمیم و بازسازی سد گزی و بندهای سستی می‌پرداخته‌اند. حدود تقریبی اشتغال دسته‌جمعی آنها حداقل دو ماه در سال بوده و عموماً با رضایت و طیب خاطر به بیگاری که در اصطلاح عرف به آن «حَشْر» می‌گویند تن در می‌دادند تا در سال‌های آتی از طغیان آب هیرمند در امان باشند.

بنا به نظر دکتر باستانی پاریزی، سیستان تنها نقطه‌ای از ایران است که مردم آن برای تأمین معیشت خود سالی دو ماه را متحد و بدون هیچ‌گونه اختلافی به امر «حَشْر» مبادرت می‌ورزند. بنابر نظر یعقوبی و ابن‌فقیه همدانی هیرمند را باید رود هزارشاخه نامید. «هزار نهر به این رودخانه می‌ریزد و هزار نهر از آن آب می‌گیرد بی‌آنکه نقصان پذیرد». ترمیم و بازسازی این همه نهر نیاز به این داشت که مردم، لشکر عظیمی را تدارک دیده و به مبارزه با عوامل طبیعی برآیند.



«حشر» در سیستان مترادف با لشکر است و به معنای برانگیختن، و چون این موج عظیم انسانی همواره تجربه کرده بودند سطح رودخانه هیرمند به طرف سیستان پائین تر از زمین‌های زراعی بالادست آن بوده لذا جهت استفاده از آب رودخانه در مواقع کم‌آبی از دیرباز سدهای خاکی به شیوه سنتی بر روی رودخانه هیرمند می‌بسته‌اند و آب مصرفی زراعی و آب آشامیدنی خویش را تأمین می‌نمودند. بستن سدها بدین گونه بود که اهالی بخش شیب و پشت آب به وسیله سرداران و کدخدایان محل بسیج می‌شدند. انسجام به روش خاصی بوده است بدین گونه که از هر پاگاو (اصطلاح پاگاو به این معناست که در املاک اربابی یا در جاهائی که ملک‌های نسبتاً بزرگ و وسیعی به دست اشخاص افتاده و مالک آن اراضی وسیع که کشاورزان می‌باشند به واحدهائی تقسیم می‌شوند که شش سهم است و هر شش سهم را یک پاگاو (بنه) در اصطلاح محلی می‌نامند. در رأس هر واحد، شش نفر زارع زیر نظر فردی خبره به نام سالار انجام وظیفه می‌کنند که سالار نام دارد. شغل سالاران دائمی است اما نقاطی را که زراعت می‌کنند سال به سال فرق می‌کند و سالاران زیر نظر و نماینده صاحبان املاک بزرگ هستند، که هر سال زراعی (مهر تا مهر = میزان تا میزان) املاک را برای کار بین زارعین تقسیم می‌کردند. در هر روستا شش نفر تعیین می‌شوند و پیش می‌آمده تا از کشاورزان هر روستا به ترتیب نوبت‌بندی، نصف آنها جهت بستن بند به محل می‌رفتند که به آن سرمره می‌گفتند، یعنی از هر گاو یک نفر = نوبت، زارعین هر روستا بین خود قراردادی منعقد می‌نمودند، مثلاً افرادی که برای بستن بند به جایگاه ویژه، تجمع می‌کردند، یک هفته، ده روز یا هر چند روزی که توافق می‌شد در همان محل می‌ماندند، پس از انقضاء مدت آن، افراد دیگری اعزام می‌شدند. اینها کسانی بودند که بر طبق توافق در روستا باقی مانده بودند. این حالت را در عرف محل، «بدیل» یا نوبت به نوبت می‌گویند.

افراد به همراه خود شاخه‌های گز را به محل می‌آوردند. ابتدا حصیرهای بزرگی از گز می‌بافتند (این حصیرهای گزی را اصطلاحاً گره می‌نامند) و بعد آن را چند نفری در رودخانه می‌انداختند و در پشت آن گز و بوته و خاک می‌ریختند و بند را می‌بستند، خاندانی در سیستان وجود داشت که به آنها بندباف می‌گفتند و انگلیسی‌ها به آنها لقب مهندسین سیستانی داده بودند.



پس از بستن بند از هر روستا یک نفر جهت حفظ و نگهداری این سدها تعیین می‌شدند و یا کدخداها قرارداد می‌بستند که مدت حفظ و نگهداری بند از چند روستا چقدر باشد یا اینکه افراد بخصوصی را بدین منظور می‌گماردند.^۶

مأموران دیگری نیز به این امر مبادرت می‌ورزیدند که آنها را آبیاری می‌خواندند. آنها به دو دسته تقسیم می‌شدند: «یک دسته آنهایی بودند که وظیفه داشتند آب را بدون هرگونه نقصانی به ده برسانند و دسته دیگر وظیفه داشتند که در تقسیم آب داخل ده مراقبت کنند و به هر یک از افراد این دو گروه یک و نیم درصد محصول در قبال مزد داده می‌شد. آبیاری‌های ثابت و ماندگار هر یک سه من گندم از قرار هر حصه از زمینی که مسئول آبیاری آن بودند به‌عنوان اجرت دریافت می‌کردند. در هر «بلوک» یک «سر آبیاری» وجود داشت که مزد او را بنگاه مستقل آبیاری می‌پرداخت.

لایروبی انهار یکی دیگر از مصالح مشترک توده مردم سیستان بوده است که به همت و تلاش بی‌شائبه «حشر» صورت می‌گیرد.

به‌نظر خانم لمپتون شاید بتوان گفت که پرمشقت‌ترین خدمات اجباری، بیگاری یا حشر است. انجام این‌گونه خدمات یا آماده کردن افراد معینی برای بیگاری در دوره صفویه و قاجاریه و شاید در ادوار قدیم‌تر نیز از تعهدات عادی زمین‌داران بوده است. کسانی که مقرب درگاه شاهان بودند مشمول معافیت‌هایی می‌شدند که یکی از انواع بسیار معمول و متداول آن معافیت از این نوع خدمت یعنی آماده کردن افراد برای بیگاری بود. (ص ۵۷۴ مالک و زارع)

در آن زمان سه نوع زمین وجود داشت: ۱- پاکوی غمی، ۲- پاکوی تحویلی، ۳- کلگیر کار. اولی باید در بیگاری و حشرکشی شرکت می‌داشت و دومی و سومی از بیگاری معاف بودند به‌دلیل اینکه یا از ارباب‌ها بودند یا از خویشاوندان حاکم.

بنابر آنچه گذشت می‌توان حشر را نوعی از خدمات اجتماعی متعارف و معمول دانست و آن را قسمتی از اقسام خودیاری به‌شمار آورد. البته در این زمینه ظلم و اجحاف زیادی صورت می‌گرفته است و مأموران دولت مردم را نه تنها برای امور آبیاری بلکه برای هر نوع کاری از جمله راه‌سازی و ... مجبور می‌کردند.

اما چون پایه و اقتصاد مردم متکی به کشاورزی و دامپروری بود، که آن هم مرهون هیرمند و آبش می‌باشد، علی‌العموم این‌گونه کارهای جنبی را متحمل می‌شدند.

تحمل این‌همه تلاش توأم با رنج و سختی ریشه در اعتقادات ملی و مذهبی این مردم دارد و باورشان شده که از ذرات مولکولی آب و خاک آن دیار به وجود آمده‌اند و همچنان به ذرات مولکولی اولیه خود پای‌بند بوده و عقیده دارند که زندگی بدون آب و خاک نیمروز و جدا از این حوزه برای آنها جهنمی بیش نیست. پس آبش را مقدس شمرده و فراگیری دانش و حفظ و حراست آن را واجب و به هدر رفتنش حرام و دل‌کنند از وطن را مایه ننگ می‌دانند.

رودخانه هیرمند مقدس که از کوه‌های بابا و سلیمان سرچشمه می‌گیرد قطره قطره آب‌های زلالش نه تنها سلول‌های گیاهان، بلکه سلول‌های انسانی را نیز آبیاری می‌کند و به هم پیوند می‌دهد. رودخانه‌ها مایه تفرقه هم بوده‌اند اما پرونده هیرمند و رجاوند همیشه بر دوستی و صلح و صفا گذاشته شده است.

این حوزه فرهنگ‌ساز و وسیع از نظر تاریخی یک‌پارچه و غیر قابل تفکیک است و جریان‌های فرهنگی و تمدنی آن در یک تراز همسو و به‌طور مشترک حامل کارکردها و ساختارهای کلی و جزئی اجتماعی، تاریخی و فرهنگی ملتی بزرگ است.

حوزه تمدنی نیمروز، آغاز و پایانش یکی و مرهون آب رودخانه هیرمند است و همچون پیوند مصر و نیل رابطه‌اش طبیعی بوده که به یاری شمشیر و تدبیر انسانی صورت پذیرفته تا بتوان از راه سیاست و تدبیر و زور و فشار سر رشته آن را از هم گسست.

مردم این حوزه غنی و بزرگ هزاران سال است که در کنار رود هیرمند زیسته و از آب گوارای آن نوشیده و بر خاک حاصلخیز آن گندم کاشته و برداشته و خورده‌اند و هیچ‌گاه رفت و آمد طوائف و تغییر و تبدیل خانواده و اختلاف سیاست و دین و عادات و آداب و رسوم و غیره هرگز در این پیوند طبیعی که میان خاک سیستان و هیرمند باشکوه از آغاز گیتی استوار گشته و تمامی مردم این حوزه از بالا تا پایین از شریان حیاتی هیرمند بهره‌ها برده‌اند.

دین مقدس اسلام در امتداد همین رود از زرنج تا قندهار و کابل را پوششی تازه و حیاتی نو بخشید، از این قبیل قندهار و شاه کابل سر تسلیم بر خط دعوت مسلمانان نهادند و یک دوره



برادری جدیدی که در آن حق تقدم و سبق نیمروز بود در تاریخ محفوظ ماند و در این نوزایی تاریخی، تمدن حوزه نیمروز با تمدن انسان‌ساز اسلامی به مبادله فرهنگی پرداخت. کاستی‌های خود را با استفاده از تمدن بسیار غنی اسلامی جبران کرد و آنچه را که به‌عنوان دانش آبیاری تجربه کرده بودند بر مسلمانان عرضه داشتند در تاریخ گردیزی می‌خوانیم: «و چون فتح سیستان بود ربیع بن زیاد به بحیره باز رفت و اندر آن وقت آب‌شناسان او را گفتند که: اگر ما از بهر ترا شاخ آب بیرون آریم، ما را و فرزندان ما را آزاد کنی؟ شرط کردند که آزاد کنم. پس ایشان اندر ایستادند و آب بیرون آوردند به بناج و به بستان بنی‌عامر و به نخيله یک منزلی مکه و به عرفات آب‌ها بیرون آوردند، و سقایی‌های بنی‌عامر ایشان کردند اثر آن تا بدین غایت هنوز مانده است».^۷

این سند تاریخی ما را به ارزیابی گذشته تمدن نیمروز سوق می‌دهد که نقش و وضع آن بر تمدن‌های بشری در پیشرفت اندیشه و دانش غیر قابل انکار بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. سیستانی، محمد اعظم، *اوضاع اقتصادی سیستان در صدر اسلام*، گردآوری جواد محمدی خمک، ماتیکان، ص ۱۴۷.
۲. طرح تحقیقات جامع مهندسین مشاور وابسته به وزارت نیرو، ج ۱، ص ۲۴.
۳. سیستانی، محمد اعظم، *سیستان، سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها*، ج ۱، چاپ کابل، ص ۳۹۰.
۴. مقاله «آن سوی سفال‌های سوخته پروفیسور تیزی» به نقل از کتاب *ماتیکان*، ص ۱۱۱.
۵. کهزاد، احمدعلی، *گردش هیئت باستان‌شناسی موزه تاریخ طبیعی آمریکا در سیستان*، افغانی، ماتیکان، ص ۹۷.
۶. *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک‌الشعراى بهار.
۷. گردیزی، ابوسعید عبدالله بن ضحاک ابن محمود، *تاریخ گردیزی*، تهران، نشر دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۲۳۳-۲۳۲.